

مخمس بر غزل
میربهادر واصفی

بی تامل پیش رفتن حاصلش پس آمدن است
افتیدن های ماملول بیجا دویدن است
شاخ رادرباغ میوه بسیار ازخمیدن است
زندگی ارباب غفلت رانفیر گلخن است
درحقارت زیستن هر لحظه ای او مردن است

راه به اقلیم خورشید بردن از دل درویش گیر
ازدهن مار دندان وازتن عقرب نیش گیر
فلک تازی هارا ازطبع آزاد درپیش گیر
نردبان خویشتن شووآسمان درخویش گیر
تن به ذلت دادن اندر بیضگی افسردن است

صد دهن معنی آمد اینجا در تفسیر مرد
ره به سوی صحرای کمالات برد تعبیرمرد
قعر دریا وواج آسمان گشت تسخیر مرد
تیشه در پای حوادث میزند تدبیر مرد
می کند تسخیر عالم هر کجا اهل فن است

درصفای ذهن سالک آینه را تمثال کن
پیغام بندگی به عرش معلی ارسال کن
نفی بی کمالی ها سرمایه اکمال کن
اززیونی بگزر و ادبار را اقبال کن
طبل مردی گر نوازی چرخ در آستن است

سیر حوادث را در حیات مردان نگر
می شکند بیشتر؛ گر دسته ازخود باشد تیر
درعمق این مفهوم بیبچ عزیزم یک نظر
چرب طبعانند ز همت؛ جبرگردون را سپر
ایمن از آتش بماند تا پنبه در روغن است

هریومی رامی سازد عقاب؛ از عقاب بوم
سینه ای شیر با ناخن درد وقت هجوم
حبشی راه گم کند تا اقصای روم
موم از پولاد گیرد می کند پولاد موم
طینت مرد قوی دل هفت جوش آهن است

سیر باغ جنان خواهی در خم آباد زی
منتفی ازماو من درسایه می شاد زی
خدمت رندان خرابات کن با اوتاد زی
پا به همت نه فرازو یکدمی آزاد زی
برده بودن از دناات ها نفس دزدیدن است

مردم پسندی برکدورت؛ ریختن است رطل آب
گر بسازی با محتسب نشه ها در مهتاب یاب
رشته در قماش یک رنگی می توانی تاب داد
فرصت ناموس و ننگ آمد زوحدت رو متاب
زانکه در پیوند و همجوشی به خودافزودن است

چون شمع گر نوربخشای محفل یاران شوی
سبزه وگلهای میهن را قطره افشان شوی
دست مردم در دستت در معرکه خندان روی
بگزارازخود کامگی خود را به یاران کن قوی
شمع از ان سرتا به پا سوزد که او یک گردن است

قومی درصحنه دیدم سرتا به پا آلوده است
درلباس رشک و کین تاگریبان فرسوده است
لیکین مرد خرد مند زین بدیها پالوده است
مصلحت کیشان زکین همکنان آسوده است
خار پای خویش کارد هرکرا ما و من است

برخیزو از بی گناه پرس آیه سیلت
فریاد شهید جهل؛ بای ذنب قتالت ؛
برقاتل خلق باز نیست هیچگاهی باب مغفرت
کلبه ای سر بسته را ماند دل بی معرفت
خانه ای آینه را نازم که سقفش روزن است

دوستداریتیمان برتر از ماه وانجم شود در بحر حقیقت افتد؛ درحقیقت گم شود
درطور روشنایی ها باحق درتکلم شود از گزند برده گی ها ناجی ای مردم شود
هرکرا از پرتو بینش ضمیر روشن است

چون عندلیب توحید؛ ساز انه الحق سرا تا بدانی خوب تر رازحقیقت را در ورا
خدا جستن ات درجماد و درمعنی برملا رستم میدان چو گشتی رستم معنی برا
رستم معنی چو شمع طور رایش روشن است

آب رفته از جو یک روزی می آید بجو پیشنهاد دشمن به آب خرد ده شست و شو
ازکدورت های دشمن غافل مشو سر مو صلح؛ جنگ دیگری باشد به خصم کینه جو
منبع زهر است تا دندان مار در تن است

از تعقل آنکه بشناخت فرق حادث از قدیم تا کجا یابد حال اقلیم عدم از عدیم
لیک مشکل افتادست پا دراز کردن از گلیم خوف آتش نیست در امداد لبخند نسیم
مرد صلح بی کدورت میزبان گلشن است

ننگ معنیست گر بخوانی شیر شیر عمق احمقیست اگر مار را بشناسی جای میر

فروغ! اختلاط دشمن و دوست آسان مگیر تشنه میرد و اصفی آبی نمیخواهد ز خضر
تا اگر یابد که آنجا فتنه ای اهریمن است

کابل : م.ش. فروغ ۲۰۱۶/۱۲/۰۲

توضیح و تبیین : استاد میربهادر و اصفی از شعرای نکته سنج و با سلیقه ای معاصر کشور است . مرد خرد و قناعت است
موصوف در آغاز بهار ۱۳۱۶ خورشیدی در یک خانواده ادب سرشت در کشم بدخشان پا به عرصه ای هستی گذاشته است .
پدرشان علیه الرحمه میرمحمد نبی و اصف از عارفان و شعرای با نام وقت بوده و من خوشبختانه در ایام جوانی ام که در ولسوالی
کشم بدخشان (در دیار مالوف شان) شغل دیوانی داشتم از محضر شان مستفیض بودم. خاطرات پر معنی و پرشوری از آن روزگاران
دارم.

میربهادر و اصفی شغل بارور و مقدس استادی را در کانون های تربیتی پشت سر گذاشته فعلاً به صفت عضو مجلس نخبه گان
(مجلس سنا) به وظیفه انسانی و مردمی منهدم است . جناب شان از آوانیکه به خط اول ساحل دریای پرتلاطم عمر (عنفوان)
پا گذاشتند در طی دوران تحصیلی از روزن آینهء عواطف عاشقانه به پیدایش هستی می نگرستند گویا به شاگردی مکتب ابوالمعانی
بیدل نیت بستند که می گفت عشق از مشت خاک آدم ریخت // آنقدر خون که رنگ عالم ریخت
قریحه ای پر جوش شعر و ادب در وی جوش زد و امروز از شعرای توانمند کشور ما استند. به شهرت و نام پراگنی دلچسپی ندارند
گویا در معنویات به بیدل تکیه دارد که می گفت ذوق شهرت ها دلیل فطرت خام است و بس . . .
کاوش و پردازش به زوایای طبع خلاق و شاد شان و محتوای دلکش شعری شان وقت میخواهد و این مختصر مجال آنرا ندارد.
از جناب و اصفی با وصف فتور سیاسی و نظامی کشور تا حال سه آثار
-یکی دیوان شعر به حجم ۶۵۷ صفحه دوم برگردان کلیله و دمنه به نظم روان در ۳۷۹ صفحه و سوم پرداخت به حکایات انتباهی
لقمان حکیم تحت عنوان (در پیشه سبزه حکایت ها) در ۲۳۸ صفحه که هرکدام موارد ادبی و عرفانی و تربیتی خاصی را القاء میکند
به طبع رسیده و به دوستداران ادب و عرفان پیشکش شده است .

منبع فیض آثار آموزش برای جوانان و همه سلاقی کشور است عمر شان دراز و پر بار باد . م.ش. فروغ